

در خبرها آمده است که: «طبق تفاهم نامه ای بین وزیر آموزش و پرورش و مدیر حوزه علمیه قم، ۴۲۰۰ واحد آموزشی در سطح ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان برای ۵ سال در اختیار حوزه های علمیه قرار می گیرند. هدف، ایجاد مدارس پیش حوزه ای است. خبر امضای تفاهم نامه میان آموزش و پرورش و حوزه علمیه قم، توسط خبرگزاری مهر در روز شنبه ۲۹ فروردین ماه منتشر شد. به نقل از معاون مالی و اداری مرکز مدیریت حوزه های علمیه خواران، پیش بینی می شود که گروهی از مدارس در مهرماه سال جاری به حوزه های علمیه واگذار شوند.»

مقدمه:

با تأسیس نهادهای آموزشی مدرن در ایران، که در دوران صدارت امیرکبیر پایه گذاری شد و سپس در عصر پهلوی اول به گونه ای فراگیر رسمیت و گسترش یافت، نظام آموزش سنتی و مکتب خانه ای که در تیول دینکاران و آخوندها قرار داشت، رفته رفته از سطح جامعه برچیده شد و به غیر از حوزه های علمیه و مدارس مشخصاً مذهبی، نهاد آموزش از دسترس و نفوذ آخوندها کاملاً بدور ماند. اما دینکاران که به خوبی می دانستند که باورهای دینی و مذهبی و خرافی و ضد عقل و علم را جز در مقطع سنی مشخصی نمی توان به انسان ها حقتنه کرد و افراد بالغ و بزرگسال به سختی ممکن است بدون چشمداشت مادی و یا مصالح و ملاحظاتی دیگر به دین و مذهبی ایمان آورند، بسیار کوشیدند تا در سیستم جدید آموزشی رخنه کرده و دام و دکان خود را حتا به صورت حجره ای حقیر در مدارس نوین بگسترانند. البته اسلامفروشان از ابتدای تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ با تشکیل دانشکده الهیات و معارف اسلامی، کرسی جهل و خرافه گستری دایر کرده بودند و در مقام «استاد دانشگاه» به تبلیغ و ترویج جاهلانانه ترین باورها و خرافات می پرداختند. در دانشکده الهیات برای سالهای متمادی امثال مفتاح ها و مطهری ها با گریختن از اعصار گور و تاریکی، اذهان جوانان تشنه دانش و دانستن را به انبانی از آیه و پاره و مهملات پوک و پوچ و بی ربط به زمان و زمانه تبدیل می کردند.

با آغاز دوران پهلوی دوم و سستی و اهمال حکومت در برابر نفوذ آخوندها و آیت الله ها و مراجع که ناشی از نادانی مفرط حکومتگران جدید نسبت به تضاد عمیق سنت ها و آموزه های اسلامی با مبانی تجدد و دانش های جدید و آزادی و برابری و فردیت و عقلانیت بود، بار دیگر آخوندها و دینفروشان از سوراخ های خود بیرون خزیده و آموزش قرآن و عربی و تعلیمات دینی را به مواد درسی مدارس افزودند و خود نیز به صورت معلم و کارمند رسمی وزارتخانه آموزش و پرورش در تمامی سطوح مشغول به کار شدند. در واقع دینکاران که توسط رضاشاه از در بیرون انداخته شده بودند، در دوره حکومت فرزندان، آهسته آهسته از پنجره وارد شدند و هنگامی که او سرگرم افتخار به پادشاهی خود و تاریخ دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی ایران بود، آخوندها چون موربانه ستون های این کاخ تاریخی را می جویدند و تخریب می کردند. و مطلقاً هم هیچکس نفهمید و هیچکس به این فاجعه آگاهی نیافت. (استثناها را قلم می گیریم.)

قدرت های استعماری حامی بیضه اسلام نیز بیکار ننشسته و با تزریق ترس از کمونیسم، حاکمان نظام پادشاهی را از فاجعه ای که در شرف وقوع بود غافل کردند. اگرچه حکومتیان در رژیم شاه گاهگداری از «ارتجاع سپاه» هم یاد می کردند، اما در پشت این سخنان آگاهی روشنی نسبت به آرزوهای دور و دراز مافیای روحانیت و شیوه های نفوذ آخوندها در بافتار اجتماعی ایران وجود نداشت.

با وقوع انقلاب ۵۷ و با بورش و تهاجم و تجاوز همه جانبه و بی امان آیت الله ها به جای جای زندگی و گوشه گوشه هستی مادی و معنوی ملت ایران، طبیعی به نظر می رسید که نهادهای آموزش عرفی به منزله نوک پیکان مدرنیته که سنت هارا نشان گرفته بود، از چشم مافیای روحانیتی که اکنون عملاً خود را حاکم بلامنازع یک ملت می دید پنهان نموده باشد. اساساً حرفه دینکاران که بر پایه شستشوی مغزی و تحمیل و تنقیه آموزه های دینی استوار است، بطور گوهری با نهاد آموزش و پرورش پیوندی ناگسستنی دارد. نهاد آموزش از اهمیت فوق العاده ای برخوردار بوده و برای ادامه بقا و تداوم حکومت اسلامی جنبه حیاتی داشته و دارد. پس از انقلاب فرهنگی و تصفیه ها و پاکسازی ها و تغییر متون و مواد درسی و تلاش جهت ادغام حوزه و دانشگاه و در حقیقت حوزوی کردن دانشگاه و اسلامی کردن علوم جدید به ویژه علوم انسانی که تحت طرح «وحدت حوزه و دانشگاه» با جدیت پیگیری شد و حتا در یک برهه ای ریاست دانشگاه تهران را به روحانیون سپردند، آخوندها اما در مجموع و عملاً از این طرح و تمهید طرفی نیستند. اکنون که پس از گذشت قریب به سه دهه، شکست مفتضحانه این طرح را عالم و عامی به خوبی دریافته است، آخوندها و آیت الله ها به این حقیقت که در ابتدا ذکرش رفت بازگشته اند که «افراد بالغ و بزرگسال به سختی ممکن است به دین و مذهبی روی آورند.»

امروز مافیای روحانیت امید خود را به دانشگاه و دانشجو بکلی از دست داده و بجای تلاش در تغییر باورها و اعتقادات دانشجویان و اسلامی کردن دانشگاه، به سرکوب دانشجویان می پردازد و در عوض، سر خر خود را به سمت مدارس ابتدایی و راهنمایی و متوسطه برگردانده و بر این گمان است که آب رفته را به جوی بازگرداند و با آغازی دوباره از ریشه شروع کند و به مغزشویی کودکان صغیر و خردسالان و نوجوانان بپردازد. چرا که با نصیح گرفتن افکار سکولار و لائیک در جامعه، خطر بی گله و گاو و گوسفند ماندن نهاد روحانیت از هر زمان دیگری بیشتر احساس می شود. به همین دلیل روحانیت معظم و مافیایی با گستاخی در صدد است تا نظام آموزش عرفی و مدارس عرفی را تحت مدیریت حوزه های علمیه قرار داده و از محتوای سکولار دیرینه آن تهی ساخته و در واقع به مدارس مذهبی تبدیل کند.

و اما نتیجه:

بی گمان بسیاری از ایرانیان آزاداندیش و خردگرا که با فرهنگ اصیل ایرانی کم و بیش آشنایی داشته باشند، نمی پسندند و زشت می شمارند که فرزند دلبندهان تحت تعالیم اسلامی و توسط معلمی مسلمان و آخوند و اسلامفروش تربیت شود، یعنی به شکل ربی مسلمانان پرورش یابد، یعنی مطابق امر الله از انسانیت خلع گردد. خلع خرد شود و ظلوم و جهول و مؤمن و متدین پرورش یابد. هنگامی که خمینی می گوید «تعلیم و تعلم عبادت است.» به تمامی، چشم انداز دیدگاه الهی و اسلامی و قرآنی را نسبت به مقولات دانش و دانشوری و دانش آموزی به نمایش می گذارد. نزد مسلمانان از دیرباز مفهوم و معنی «علم» هرگز به معنی دانش های امروزی نظیر فلسفه و جامعه شناسی و روانشناسی و علوم تجربی و زیست شناسی و شیمی و فیزیک و ریاضی و امثالهم نبوده است. بلکه از نتیجه علم، مقصود عبودیت و بندگی و خضوع و خشوع و سرسپردگی به امر الله بوده است.

امام جعفر صادق در تعریف موضوع «علم» می فرماید:

«علم فقط علمی است که رضای خداوند در آن باشد، زیرا هر علمی مایه نجات نیست. علم نافع است که سبب نجات بشود منحصر به توحید و امامت و علوم است که از حضرت رسول و ائمه اطهار به ما رسیده است و آنچه نرسیده تفکر در آنها شایسته نیست. از سایر علوم نیز آنچه برای فهمیدن کلام اهل بیت رسالت لازم است مانند زبان عربی و صرف و نحو و منطق باید خوانده شود و غیر آن بی فایده و تزیین عمر و یا احداث شبهه در نفس است که بیشتر موجب کفر و ضلالت می شود.»

آنجایی هم که از پیامبر اسلام نقل می کنند که گفته است: برو علم بیاموز حتا به سین، مقصود از «علم» همین لاطائلات بوده است. بنابر این نمی باید اجازه داد که اسلام فروشان و اسلام زدگان فرزندان صغیر ما را با شستشوی مغزی در مدارس جمهوری اسلامی به اعمالی زشت، جاهلی و ابلهانه مانند نمازخواندن و دولا و راست شدن و با خفت و خواری سر به خاک سودن تشویق و ترغیب و

مجبور نمایند. به آنان با زبانی بیگانه زشت ترین توهین ها و فحاشی ها را نسبت به هم‌نوع خود بیاموزانند. با الله اکبر - الله اکبر و لعنت- لعنت و ولا الصالین- ولا الصالین و محرم و نامحرم خواندن انسان ها نسبت به یکدیگر، با دشمنی و ستیزه با هر فروزه نیک انسانی، با کینه ورزی و دشمنی نسبت به پادگارهای افتخارآمیز سرزمین مادریش، از وی موجودی خرافاتی و خردباخته و از خودبیگانه و متجاوز و خشونت ورز و نامتعادل پرورش دهند. موجودی بی منطق و نادان و پادرها و معلق و بی هستی و هویت متعالی انسانی. و در مجموع بنده خدا و عبدالله و عبد صالح و گوسفند تولید کنند.

تحمیق و هراس افکندن در دل کودکان از گناهان موهوم و جعلی جنسی و جنسیتی، آزادی وجدان را از وی سلب کنند و از فرزندمان بیمار نامتعادلی بسازند که تا پایان عمر قادر به عشق ورزیدن به هم‌نوع خود نباشد.

نمی باید اجازه داد که با وعده شلاق و تازبانه و بگیر و ببند و رعب و ارهاب، با هراس افکندن در دل نازک کودکان نابالغ از خشم و عذاب الهی و فشار قبر و نکیر و منکر و قیامت و جهنم و آتش و آهن گداخته و چاه ویل و زقوم و هزار یاه و مزخرف و موهوم اسلامی، روح لطیف کودکان را بخرانند و به پاکی و طراوت کودکانه آسیب جدی وارد آورند.

نمی باید اجازه داد با قرائت آباتی شنیع و خشونت بار و پر از قتل و کشتار و با اعتقاداتی ضد زندگی و شادی، جان و روان و ذهن فرزندان ما را آماج تیرهای زهرآگین و آلوده و مسموم آموزه های قرآن و اسلام قرار دهند و در نهایت پس از دوره ای کوتاه از تحصیل در مدارس حکومت اسلامی، موجودی مؤمن و مریض و گیج و افلیج و عقب مانده و منگل و سفیه و سفله و تروریست رشد و پرورش داده و به خانواده ها تحویل دهند...

این حقیقت را آویزه گوش قرار دهیم که هرگاه کودکی نابالغ اسیر آخوندی گردد، از سه حال خارج نیست: آخوند یا به جسم و جانش تجاوز می کند، یا به ذهن و روانش و یا به هر دو.

siamakmehr@yahoo.com

درفش کاویانی



<http://derafsh-kaviyani.com/parsi/>